



دانشگاه خوارزمی

پژوهش

در این شماره می خوانید...

بافنده زره به تن ✓

زن در آینه ی واژگان ✓

تربیون عدالت ✓

زن در عرصه ادبیات



گاهنامه بانو

شماره دوم/تیر ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: نرگس عبدلی
مدیرمسئول و سردبیر: نرگس عبدلی
صفحه بندی و طراحی گرافیک: سید حسن علامه و
متین شاطری
نویسندگان: نرگس عبدلی، مرجان اکبری کلی، مهدیه
ظهیری، زینب پور باقر، الهه صالح پور، الهه زواره ثیان،
فاطمه حریری

در گاهنامه بانو میخوانید...

- | | | |
|----|---------------------|--|
| ۱ | ثبت و خطب | |
| ۳ | بافته ی زره به تن | |
| ۵ | تربیون عدالت | |
| ۱۳ | استقلال قلم | |
| ۱۶ | رشحه | |
| ۱۸ | از ادبیات چه خبر؟! | |
| ۲۰ | زن در آینه ی واژگان | |

banoooooeram

kharazmbano

لازمه استفاده از مطالب
گاهنامه بانو به هر شکل و ترتیب
منوط به اخذ مجوز از این نشریه می
باشد.
مقالات خود را به نشانی صفحه
اینستاگرام نشریه بانو ارسال نمایید.
مقالات ارسال شده با ذکر منبع حائز
اهمیت است.



ثبت و خط

متوجه دسته ی سوم می‌شویم که دارای نیروی تاثیرگذاری حکمت تعقل، نجابت و پاکدامنی بودند زنی مثل شیرین در داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی. شیرین را می‌توان زن ایده آل شعر کلاسیک دانست زنی که بزرگ ترین و برجسته ترین صفات ممکن را در خود دارد، شیرین را می‌توان زنی با وقار و خاتونی اصیل

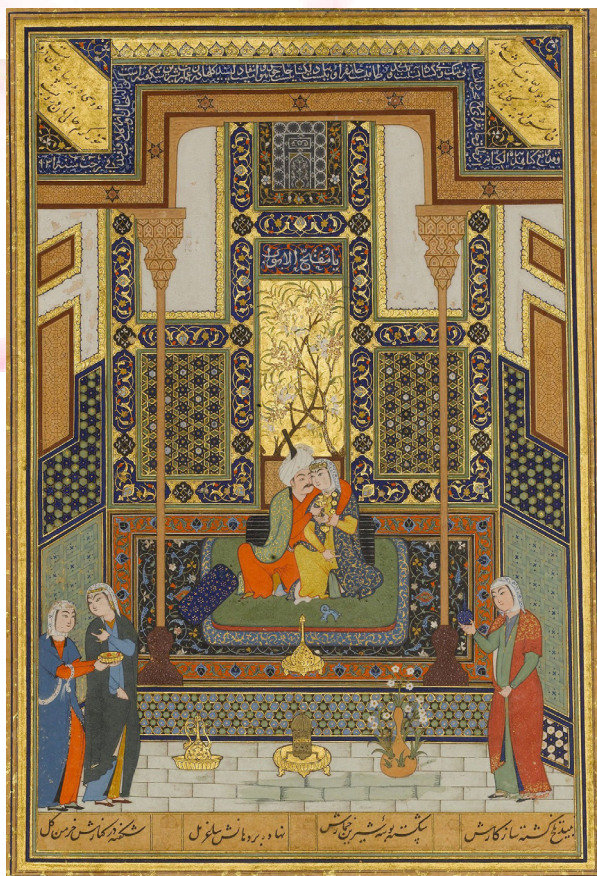
در برابر خودکامگی های خسرو دانست به گونه‌ای که شیرین در برابر اصرار های خسرو برای ارتباطی بدون ازدواج رسمی بارها مقاومت کرده و از حقوق خود دفاع کرده و پاسخ او را به درخواست های خسرو می‌توان این چنین دید: مبارک روی ام، اما در عماری / مبارک بادم این پرهیزگاری با توجه به گفته‌های قبل شیرین ارزش خود را می‌دانست و به توصیه های عمه ی خود مهین بانو عمل کرد. توصیه ی مهین بانو به شیرین چنین بود: نباید کز سر شیرین زبانی / خورد حلوای شیرین رایگانی / فروماند ترا آلوده ی خویش / هوای دیگری گیرد فرا پیش و تنها راه وصال خسرو و شیرین را وصلت رسمی میداند و این چنین برادر زاده ی خویش، شیرین را نصیحت میکند چوبیند نیک عهد

و نیک نامت/زمن خواهد به آیین تمامت شیرین هم در برابر خواسته هوس آلوده خسرو به چیزی کمتر از ازدواج رسمی و شهبانویی ایران رضایت نداد، البته این به این معنا نیست که شیرین زنی فرصت طلب باشد بلکه ماجرا بدین شرح بوده که اول خسرو دلباخته او می‌شود و شیرین که زنی اصیل بوده در برابر خواهش های خسرو شروطی برای او می‌گذارد، البته باید توجه داشت شیرینی که نظامی از آن سخن می‌گوید با شیرینی که فردوسی گفته تفاوت های اساسی دارد و شیرین فردوسی صفاتی را که قبلاً برای شما عرض کردیم همچون حکمت پاکدامنی را همچون شیرین نظامی

زنان در ادبیات دیرینه فارسی از شعر مدحی گرفته تا حماسی و حتی تعلیمی دستمایه آفرینش بوده و گاهی در نقش معشوقه یا ممدوح سبب ساز خلق تصاویر زیبا شده و گاهی در جایگاه همسر و مادر نقش آفرینی کرده است. در ادبیات عرفانی شخصیت زن دوگانه توصیف شده: (۱) گاهی نماد نفس (۲) گاهی نمادی برای گذر از عشق

زمینی به عشق الهی و آسمانی ولی در مقابل مردان و در کل اثر چندان نمایان و مستقلاً ندارد. امروز حقوق زنان در جامعه ما با مردان نسبتاً برابر است گاهی اوقات می‌توان اعتراض کرد به این امر که زنان محدود شده تر و منزوی تر هستند ولی در حقوق امروز در بسیاری از مواقع سعی شده که حقوق زنان را رعایت کنند هم از لحاظ مالی و هم عاطفی. جدای از نقش مادری و همسری زنان در ادبیات و تاریخ ما جدای از این گاهی به طور مستقل هم دارای قدرت و نفوذ هستند به گونه‌ای که آنها را می‌توان پهلوانانی در برابر مشکلاتی که جامعه و فرهنگ غلط برای آنها به بار آورده است دانست. در سنت شرقی به ویژه در ادبیات فارسی زیبایی درون زن از زیبایی بیرونی وی بیشتر ستایش شده بگونه ای که میتوان

زنانی با وقار و اصیل را با صفاتی برجسته مشاهده کرد. چنانچه فردوسی در شاهنامه از زبان تهمینه همسر رستم و مادر سهراب میگوید: به گیتی ز شاهان مرا جفت نیست چو من زیر چرخ کبود اندکیست/کس از پرده بیرون ندیده مرا نه هرگز کس آوا شنیدی مرا زنان در ادبیات فارسی رami توان به دو گروه تقسیم کرد زنانی که نقش مادرانه ی آنها مورد توجه است همچون رودابه، تهمینه، کتایون، و فرنگیس و زنان دسته دیگر همچون گردآفرید و منیژه که در صحنه ی نبرد مستقیماً نقش آفرینی کرده اند؛ اما با اندکی تأمل



زوجین ایجاد شود قانون جز بعضی اقدامات چون آوردن شاهد و واسطه قرار دادن افراد که ممکن است چندان هم کارگر نباشند نمی تواند افراد را محکوم به عشق ورزیدن کند و اصلا عشق ورزی و محبت کردن از جمله اموری هستند که اجبار در آن راه ندارد. علی ای حال شورای عالی قضایی شروطی را در نکاحیه رسمی گنجانده تا در شرایطی برای زوجیه حق طلاق ایجاد کند و از سوی دیگر از زوجیه (زن) که وظایف زناشویی خود را به نحو احسن انجام داده ولی همسرش با دادخواست طلاق بنای خانواده را ویران نموده حمایت مالی کند. شرط شیرین این بود که تنها با ازدواج رسمی حاضر به برقراری رابطه با خسرو می شود و این گونه به عنوان انسانی که برای خود ارزش وجودی قائل است حاضر به دفاع از حقوق زنانه خود شد و به عنوان زنی مستقل در برابر کامجویی های مردی آرزومند چون خسرو ایستاد و از حقوق ساده ی خود دفاع کرد. حقی که لازم است دختران و بانوان ما در هر مرز و بومی بیشتر به آن توجه کنند و به کم تر از آنچه که حقشان است تن ندهند... شایسته است بانوان ایرانی با عنایت به ادبیات بومی خود همچنین آموزه های اسلامی الگوهای تمام عیاری را انتخاب کنند که کمک به رشد شخصیتی خود در ادامه در عرصه ی اجتماع و نهاد خانواده نقش آفرینی کنند...

«نویسندگان: نرگس عبدلی، مرجان اکبری کلی»

دارا نیست. شیرین در نظامی همواره خسرو را اندرز می کرده و زنی عاقل بوده و به درخواست های مکرر خسرو و قول های خسرو دامن خود را آلوده نمی کرده و سعی می کرد به گونه ای همراه خسرو باشد که همیشه دارای احترام باشد. ازدواج رسمی با خسرو باعث شد که علاقه بینشان پررنگ شود و به این بهانه شیرین صفات قابل تقدیر خود همچون هوش و ذکاوتش را بیشتر بنمایاند. نظامی با منظومه ی خسرو و شیرین نمونه زن ایرانی که به قانون و فرهنگ ایرانی پایبند است به نظم کشیده است. همانطور که حقوق ما مردان را الزام کرده که برای برقراری ارتباط با زنان با آنها ازدواج کنند شیرین هم همین را از خسرو می خواست. ثبت نکاح به جهت آثار آن در زندگی زوجین و فرزندان مشترک و حتی اشخاص ثالث مورد توجه بوده است که نه تنها ایران بلکه حقوق سایر کشورها هم به این موضوع پرداخته اند. چرا که به دلیل نقش خطیر خانواده در جوامع بی توجهی و اهمال نسبت به این پایگاه جایز نیست هر چند برخی جوامع برای احقاق حقوق برابر مسیر را اشتباه پیمودند و سر از ناکجا آباد درآوردند... قانونگذار ایران در این راستا گام هایی برداشته و با وضع ضمانت اجراهای کیفری برای انعقاد نکاح بدون ثبت، مجازات هایی را در حوزه خانواده تعیین کرده است. عقد نکاح با آنکه در عرف شناخته شده اما ارائه ی تعریف جامع و مانع از آن دشوار است شاهد مثال قانون مدنی است که در کتاب نکاح تعریفی از آن ارائه نداده است. عقد نکاح به معنای اتحاد یک زن و یک مرد به منظور تشکیل خانواده است که اهمیت آن حتی در ادبیات تاریخی ما مانند داستان خسرو و شیرین نمایان است. هدف شیرین از ازدواجشان این بود که با تمام ویژگی های والایی که داشت در کنار خسرو و همراه او باشد. شیرین زنی عاقل و قوی بود و با اینکه حتی گاهی دور از خانواده بود تن به هرکاری نمی داد هدف شیرین فقط ثبت ازدواجشان نبود بلکه هدف او ازدواج در سایه قانون بود تا اینگونه ارزش و حقوق زنانه ی خود را حفظ کند شروط شیرین برای ارتباط با خسرو را شاید بتوان از ابتدایی ترین شروط ضمن عقد دانست شرطی که به زن فرصت می دهد تا در ازدواج به لحاظ حقوقی تامین شود و گاها در شرایط مختلف و پیشامد ها مورد حمایت قانون قرار گیرد، هر چند بنای خانواده بر مهر است و آنگاه که خدای نکرده شکافی بین



بافته ی زره به تن

بایاید ... پس از گذشت مدتی از این ماجرا سردردی بسیار شدید همان زئوس می شود و امان از او می گیرد... طوریکه آرامش او را سلب کرده بود ... همگان متعجب بودند، اتفاق مهمی میخواست بیفتد، ... تا آنجا که هفائستوس، نتوانست بیشتر تحمل کند و با ضربه بسیار محکمی که به سر زئوس زد، به ماجرا پایان داد ... اما میدانست که در همین حال ماجرای دیگری را آغاز میکند ... بله همینجا بود که آتنا نگذاشت کار به درازا بکشد و از شکاف عمیقی که بر سر پدرش ایجاد شده بود ظاهر شد ... با لبخندی فاتحانه، درحالیکه زره جنگی به تن داشت و برق نیزه در دستانش نگاه همه را به خود جلب کرده بود فکر کرده بود پیروز شده است اما با نگاه سفیهانه اطرافیان روبه رو شد... اطرافش را از نظر گذراند و... اینجا بود که زمین هم از دست لجبازی و آزار بلندی فریاد خوشحالی اش لرزید... و همگان همچنان شگفت زده...

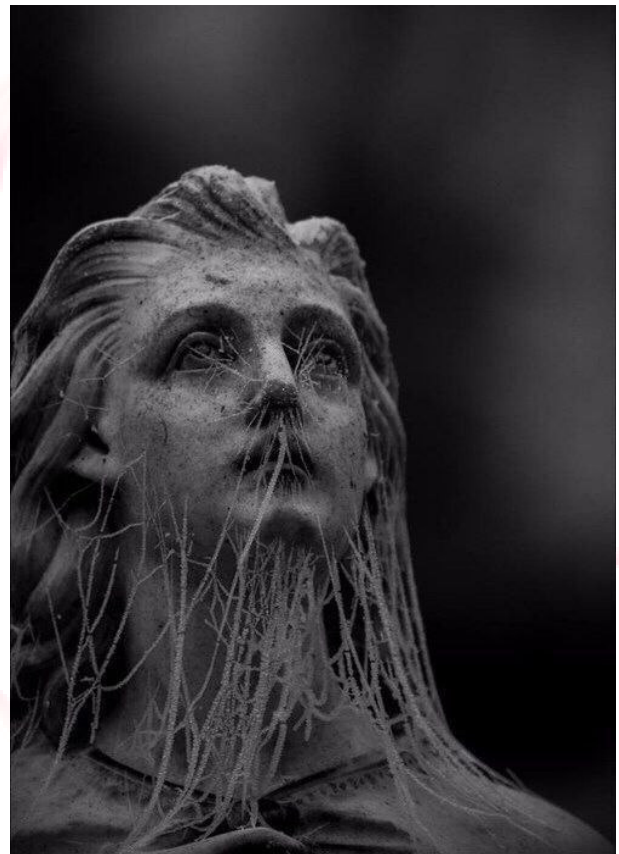
عزیز کرده

زئوس اما تازه متوجه ماجرا شده بود و تازه وقتی آتنایش را دید فهمید چقدر او را دوست دارد ... حتی از باقی فرزندان هم خیلی بیشتر... آتنا هم کوتاه نمی آمد... آنقدر لجبازی میکرد و اشتباهات متفاوت و متعدد انجام داد تا تمام انتقام نحوه به دنیا آمدنش را بگیرد ... اما سوال اینجاست زئوس چرا از تمام اشتباهاتش گذشت می کرد؟ طوری که حسادت همه برانگیخته شده بود و سخت حساس شده بودند مگر گستاخی و لجبازی حمایت دارد؟... بگذارید یک نمونه را مخفیانه به شما بگویم ... این تنها آتنا بود که اجازه استفاده از اسلحه خاص زئوس (آذرخش) را داشت ...

نازیا

البته میگویند او هنر هایی را هم بلد بوده ... مثلاً اینکه حداقل سعی میکرده بدون فکر عمل نکند و در کارها دقت کافی داشته باشد ... جنگاوری ... آوازه جنگجویی و حمله وری اش هم که حسابی در رومیان و یونانیان پیچیده بود ... آنقدر ترسناک که گاهی مردم از دستش فراری بودند... حتی دیوها هم مایل نبودند که به دست او کشته شوند... یا اینکه در هر پیکاری یونانیان را به پیکار ترغیب میکرد... در مواردی حتی خودش هم شرکت میکرد و سخت میجنگید ... این جا از یونانیان تعجب میکنم که چرا نام شهر آتن را از نام او برداشته اند... احتمالاً تحت تاثیر جو بوده اند ...

نامش آتناست ... فرزند دیگر زئوس را میگویم... شخصیت عجیبی ست... بگذارید بیشتر با او آشنا شویم ...



تولد دردناک

داستان از جایی شروع می شود... که متیس همسر اول زئوس که در خردورزی زنان بود در انتظار فرزند زیبای خود به سر میرد ... اینجا بود که دو الهه دیگر احساس خطر کردند و در گوش زئوس خواندند که اگر فرزند متیس همچون مادرش عاقل و مثل او خردمند باشد تاثیر و نفوذ زئوس کم میشود و از عرش به فرش می افتد ... او (زئوس) که سخت از این موضوع ترسیده بود، متیس و فرزند در شکمش را همچون لقمه ای می بلعد... اما نه صبر کنید... این پایان ماجرا نیست ... آتنا حتی اینجا هم نتوانست صبر کند ... هرگز نمیخواست که اجازه دهد پدرش (زئوس) با این اقدام نابخردانه و بسیار گستاخانه از نظر او، مانع ورودش به جهانی شود که قرار بود در آن حسابی مشهور شود... فکر کرد و فکر کرد و تصمیم گرفت هر طوری شده



..البته یک نکته جالب اینکه به او مینروا هم میگفتند... یونانیان او را مدافع سخت خود میدانستند اما شاید خود آتنا هم فکر نمیکرد که در شهر های یونان برایش معبد بسازند ...

زیر خط عشق

هرچه زئوس وابسته به عشق بود و اهل هوس، دخترش اما همچون افسردگان از عشق فراری بود و به آن فکر نمیکرد... این هم از آن مواردی بود که به پدرش نرفته بود... البته خواستگار هم کم نداشت اما علاقه ای به هیچ یک نشان نمیداد و در این زمینه خیلی هم حساس بود.. **وای از آن روز که کسی برای آتنا مزاحمتی ایجاد کند... طوری خشمگین میشد که ممکن بود فرد مذکور چشمانش را کف دستان خود ببیند...** از این مدل نا مهربانی ها کم ندارد... اما نکته ای که وجود دارد این است که فقط خدا میداند اطرافیانش چند بار از دست لجبازی ها و کج خلقی هایش به مرز جنون رسیده بودند ...

هنر های شاهزاده

بگذارید تا کمی بیش تر از آن هنر هایی که گفتم برایتان بگویم...اسب ها به او عادت کرده بودند و منتظر او بودند که رامشان کند...حتی گاهی ارابه و کشتی هم ساختهو بعضی از هنرهایش را به مردم هم یاد میداده...البته یک هنر خاص به نام پارچه بافی هم داشته که ظاهرا برای کسی رو نکرده بود و این را از سر خودخواهی هرگز به کسی یاد ندادو ترجیح داد در این هنر خودش برجسته بماند... او دختری بود که غوطه ور در خرد بود و نظم و برنامه ریزی و هدف اجزای جدانشدنی کارهایش بودند ...

دوست نداشتنی

حتی یکبار هم از محدوده مجردی خارج نشد و همیشه باکره ماند انگار دیواری به دور خود کشیده بود و با همه قهر بود... یک نکته را هم از من نشنیده بگیرید.. کلا روی آتنا به عنوان یک شخصیت یکپارچه و واحد حساب نکنید...چرا؟ بخاطر عجایبی که گاهی از او سرزده میگویم... خلاصه تلاش او این بوده که کسی به حریم شخصی اش وارد نشود پس تا بیشتر عصبانی نشده بهتر است این آنتی اسطوره را همین جا تمام کنیم



تریون عدالت

مصاحبه نفیسه السادات موسوی، مادر و شاعر

در چه رشته ای تحصیل کرده اید؟

من دبیرستان ریاضی فیزیکی خوانده بودم، بعد دانشگاه شهید بهشتی زبان چینی خواندم، بعد وارد فضای ادبیات که شدم، چون از خانواده ای نبودم که ادبیاتی باشد؛ دوره هم جمع شویم سعدی و حافظ و شاهنامه بخوانیم، خلایق احساس کردم و دانشگاه سراغ ادبیات رفتم، از مقطع کارشناسی شروع کردم و الان هم دانشجوی ارشد رشته ی ادبیات فارسی هستم.

چند ساله بودید که ازدواج کردید و دلیلتان برای ازدواج چه بود؟

۱۷ ساله بودم که ازدواج کردم. حتی یک تولد ۱۷ سالگی ام را هم با همسرم گرفتیم. اینکه چرا ازدواج کردم همانطور که می دانید ازدواج برای هر فردی آن منحصر به فرد دارد. شما نمی توانید به کسی بگوئید که چه سنی باید ازدواج کرد یا از چه سنی نباید ازدواج کرد. من در خانواده ای رشد کرده بودم که مهارت های زندگی را به من یاد می دادند و به من مسئولیت سپرده می شد، فرزند ارشد خانواده بودم، مسئولیت بچه ها و مسئولیت بخشی از امور خانواده بر عهده ی من بود. رفته رفته با بالا رفتن سن نیاز به مستقل شدن و شروع یک زندگی مشترک و برداشتن یک علم مستقل از روی زمین را حس کردم. با توجه به بافت فرهنگی که در آن رشد کرده بودم این مسئله از بیرون هم مطرح می شد. خواستگارها می آمدند و میرفتند. به سوم دبیرستان که رسیدم پدرم گفت حالا که خودت راغب هستی و می دانی که میتوانی، اجازه میدهم بیایند و صحبت کنند و اواخر همان سال بود که بله را دادم.

دلیل انتخابتان چه بود؟

همسر من خیلی غریبه نیست. ما از بچگی در هیات و مسجد محل هم دیگر را می دیدیم البته هم بازی نبودیم یا نشست و برخاست نداشتیم، فضاهایمان جدا بود ولی خانواده ها را میشناختیم، لقمه ی همدیگر را میدانستیم. فضا فکری، مذهبی اجتماعی، سیاسی مشترک یک ذره کار ما را از لحاظ تحقیقات اولیه جلو انداخت. و از لحاظ خانوادگی هم شرایط مطلوبی داشتند. بعد که نوبت به من رسید و من باید بررسی میکردم چیزی که برایم مهم بود خواستن امتیاز یا حق نبود. دلم میخواست همسرم پایه باشد، نمیدانم معادل شیکش چطور میشود، دوست داشتم همسرم حمایت کند؛ اگر من دلم بخواهد بنشینم خانه و خانه داری کنم این برایش ارزشمند باشد و اگر دلم بخواهد سر کار بروم البته با رعایت چهارچوب هایی که دوتایی در خانواده باید به آن برسیم موافق باشد. در همان صحبت های اولیه هم آن چیزی که برای



(با توجه به اینکه موضوع این شماره از نشریه زن در عرصه ادبیات بود تصمیم گرفتیم با خانوم نفیسه السادات موسوی مصاحبه کنیم. ارتباط ما از صفحه اینستاگرامی خانوم موسوی شروع شد و وقتی موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم با آغوش باز پیشنهاد ما را پذیرفتند و این شد که در یک روز بهاری مهمان منزل ایشان شدیم. فضای خانه بسیار صمیمی بود و حتی کوچک ترین عضو خانواده که کمتر از یک سال داشت به گرمی پذیرای ما شد. نفیسه السادات موسوی شاعر ارزشی می باشد که البته دو کتاب شعر عاشقانه به نام های بی نا و نارنج دارد. در این مصاحبه زندگی این بانوی شاعر را از نظر می گذرانیم و به مسائل حاکم بر فضای ادبیات و نقش و جایگاه زنان در این عرصه می پردازیم.)

خودتان را چگونه میشناسید؟

اگر بخواهم در یک کلمه بیان کنم من یک مادرم. اگر بخواهم کمی مفصل تر بگویم مادری هستم که در کنار دغدغه ی تمام وقت مادری درس را هم ادامه می دهم، در دنیای شعر فعالیت میکنم، سرکار میروم و دورم شلوغ است. منتها دورم به اندازه ی توانم شلوغ است.

باید ببینی چه حالی در لحظه به تو دست میدهد این حس میتواند تحت تاثیر کتابی که خوانده ای باشد، کلیپی که دیده ای باشد صحبتی که از جایی شنیده ای باشد. مطلع شعر اینگونه بود:

اگر چه لحن سخنم حماسه نیست
چه باک بین من و شاعران قیاسی نیست
الی آخر

در چه غالبی بیشتر شعر میگویید؟

من خودم به غزل مشتاق ترم و غزل با من دوست تر است. سراغ مثنوی هم رفتم خیلی با هم دوست نیستیم. چهارپاره هم پیش آمده بنویسم. میتوانم بگویم غزل و ترانه دوبال شعری من هستند ترانه هم به معنای ترانه ای که مکتوب نوشته میشود و شاعر جایی آنرا میخواند، ترانه هایی که روی ملودی گفته میشود و حالا مادحین و خواننده ها با سبک های مختلف میخوانند.

چه چیزی شما را به سمت تغزل کشاند؟

شاید زن بودن و شاید مادر بودن! تغزل لطافتی را می طلبد. من حس میکنم مادر بودن و زن بودن یک رقت و لطافتی را به افکار من، به زندگی من، به جهان بینی من داده بود که هر وقت به شعر متمایل شدم اینها به من کمک کردند.

هدفتان از شعر گفتن چه بود؟

اوایل غیر هدفمند شروع کردم و فقط آن لذت و حظ شعری مرا می کشاند. ولی وقتی وارد فضا شدما توجه به اینکه تهران بودم و دسترسی به هر جایی که میخواستم داشتم و آنچه که به شدت احساس کردم و به حالش غصه خوردم، خالی بودن جایگاه شعر ارزشی بین شاعران خوب و حتی شاعرانی که آدمهای ارزشی هستند بود.

بیشتر فضا به سمت عاشقانه یا سیاسی میرفت و شاعران انتخابشان معمولا اینطور بود که اگر میخواستند موضع دار بنویسند مذهبی بنویسند. شما ببینید ما خیلی شاعر ضد انقلاب داریم که امام حسین علیه السلام را قبول دارند و برای ایشان شعر گفته اند از طرف دیگر شاعرانی داریم که مذهبی هستند اما عاشقانه کار میکنند. من حس کردم به یک سری مفاهیم ارزشی این وسط کم پرداخته شده است.

رهبر یک تعبیری دارند که میگویند شما وقتی وارد جایی می شوید منتظر نباشید کاری به شما سپرده شود ببینید چه کاری روی زمین مانده، آن را بردارید و من بعد از یک سال، یک سال و نیم که وارد این فضا شدم احساس کردم که انقدر در این فضا کم کار شده است که من الان باید به این فضا ورود کنم. نه به این معنا که به دیگر فضا ها ورود نکنم ولی در دیگر فضا ها بهتر از من زیاد هستند. این خلا هم قرار نیست با من پر شود، شاید

من از همه مهمتر بود این بود که ببینم همسر آینده ی من یعنی کسی که همه چیزش به دل من نشسته و همه منتظر نظر نهایی من هستند درکش از زندگی مشترک چیست؟ آیا از اینهاست که بگوید نصف نصف است؟ مرد باید بیرون از خانه و زن داخل خانه باشد؟ یا از اینهاست که میگوید نصف نصف هست به این معنا که زن و مرد باید با هم زندگی را بچرخانند چه بیرون خانه چه درون خانه. ایشان مورد دوم بودند و به تمایل و خواسته ی من نزدیک تر.

چه شد که دست به قلم شدید؟

شاید اولش خیلی هدفدار و جهتمند نبود. من از سال ۹۲ ناگهانی وارد فضای شعر شدم. البته قبل از آن با این فضا خیلی غریبه نبودم، در سالهای مدرسه و دوران راهنمایی، دهه ی فجر و اینها به شوخی به مطایبه و طنز برای معلم ها شعر میگفتم. سال ۹۲ ماه رمضان بین افطار تا سحر زمان خالی زیادی داشتم و در فیس بوک هم خیلی فعال بودم. آن زمان هم حالا به لهجه ی خودمان کره نمی کرد که بخوابند بیدار میماندند تا سحر. اکثرا هم آنلاین بودند. بچه های مذهبی انقلابی یک جمعی داشتند به اسم بداهه. کار به این صورت بود، یکی که ذوق شعری داشت بیتی می نوشت. بقیه با توجه به وزن و قافیه آن را ادامه می دادند. یکباره می دیدیم مجموعه ای از ۲۰ شاعر و ۳۰ بیت جمع شده است بعد یک نفر ابیات خوب را گلچین میکرد و اگر بیتی ایراد وزن یا قافیه داشت آنهایی که میدانستند تذکر میدادند. آن سال بعد از مدت ها موتور شعر من روشن شد و اینبار خوشش آمد، یعنی تداوم پیدا کرد، گذرا نبود. پایان ماه رمضان مصادف شد با تصمیم من مبنی بر اینکه در دنیای شعر بمانم. افق دیدم آن روز این بود که به ۵ نقطه برسم؛ به تلوزیون برسم، به رادیو برسم، به جلد مجلات برسم، برای خبرگزاری ها بنویسم و به بیت رهبری برسم. الحمدلله به فضل خدا به همه هم رسیدم.

اولین شعری که سرودید چه بود؟

شعر یا اولین شعر واره ی من دو بیت بود. چون یادم می آید آن ماه رمضان واقعا برای من ماه از یاد رفتنی نبود.

کاسه ی نذری آش آمده از منزل دوست
کاش دل داشت هوس بهر غذای دگری
رسم نیکی است به ماه رمضان نذری اش
کاش تبدیل شود آش به پخش سحری

این اولین نوشته ی من بود که به طور مستقل می شد اسمش را شعر گذاشت.

اما اولین غزل مستقلی که نوشتم شاید کاملش را الان حفظ نباشم، شاید هم باشم! برای امام علی علیه السلام بود، به مناسبت عید غدیر نوشتم اما خیلی قبل از غدیر، همان بعد از عید فطر. به این دلیل که فضای شعر اینطور نیست شاعر مناسبتی شعر بسراید.

چرا می‌خواهی شعر بگویی؟ به همین دلیل ما انگشت شمار زن شاعر داریم و انگشت شمار شعر از زنان داریم.

به نظر شما چرا بیشتر شعرهای زنان شاعر از بین رفته اند و چرا اکثرا عمر کوتاهی داشتند؟

من استادی دارم که دارد پژوهش میکند درباره ی چگونگی از بین رفتن شاعران زنو شعر زن در طول تاریخ ادبیات ایران. خیلی جالب است می گوید شما اگر دقت کنید بسیاری از شاعران زن خیلی تصادفی عمر کوتاهی دارند. یکی رفت از پشت بام پایش لیز خورده و پایین افتاده است. یکی تصادف کرده است و از دنیا رفته است. از نظر استاد این اتفاق ها طبیعی نیستند. به نظرش این اتفاق ها یا از سر غیرت ورزی خانواده ها بوده است که خودشان این جریان را رقم میزدند برای اینکه خانواده ها می گفتند حالا که نمیتوانیم جلوی دهانت را بگیریم، جلوی قلمت را بگیریم پس نباش! نباش تا آبروی ما نرود! یا از سر فضای خفقان جامعه بوده است، که مثلا آی خانوم شما برای کی داری مینویسی؟ تو در یک خانواده ی فاخر، نجیب، با حیا، با عفت بزرگ شدی عاشقانه هایت برای کیست؟ دلیل دیگر اینکه ارزشی برای شعر زن قائل نبودند. همین که به او اجازه می دادند شعری بنویسد، آن را بخواند و چند نفری شعرش را بشنوند به او لطف بزرگی کرده اند! دیگر لازم نمی دانستند این اشعار را گردآوری کنند، کتابت و نسخه برداری کنند.

راهنمای اصلی شما در شعر چه کسی بود؟

همیشه تلاش کردم آن الهه ی شعرم، انیمای شعرم، راهنمایم باشد. ولی از آنجایی که توصیه شده چه از لحاظ اخلاقی، چه از لحاظ مذهبی که در هر مسیری هستی راهنما داشته باشید، من همیشه تلاش کردم از نکات استاد فاضل نظری بهره ببرم.

تخلص شعری هم دارید؟

نه! در این زمان معمولا دو دسته از شاعران تخلص شعری دارند. یکی شاعران طنز پرداز که خوب با نمک میشود. یکی هم بزرگوارانی که صرفا مذهبی می نویسند و خیلی پرکار هستند و از روی ارادتشان به اهل بیت برای خود تخلص انتخاب میکنند.

چقدر خودتان را موفق میدانید؟

حافظ بیتی دارد که:

شکر خدا را که هر چه طلب کردم از خدا

بر منتهای همت خود کامران شدم

از این منظر میتوانم بگویم بله؛ به اندازه ی تلاش خودم موفق هستم. یعنی اینطور نیست که بگویم در جایگاهی هستم که کمتر از آنچه تلاش کرده ام است یا بالعکس. به اندازه ای که

من یک راه باز کنی باشم؛ شاید قرار است من جلب توجه کننده ای برای ادم های پشت سرم باشم. چرا میگویم آدمهای پشت من؟ من که منیتی ندارم، یعنی شخص خود من مطرح نیست. من یک خانوم بودم، مذهبی بودم، چادری بودم، بچه داشتم و درس میخواندم و سر کار میرفتم. خیلی از آدمها به خاطر شرایطی که دارند فکر میکنند نمیتوانند. من چطور با بچه بروم؟ من از جلسات کنار گذاشته میشوم! من چادر می پوشم چطور در فضای شعری که متفاوت است حاضر شوم؟ مسخره ام میکنند! حس کردم که وظیفه دارم به این آدمها نشان دهم که بچه ها شدنی است! اگر آن استعداد و ذوق را دارید یک هدف برای خود داشته باشید و بسم الله بگوئید. ببینید من دارم میروم، پس میشود. اصلا یکی دوسال اول ارتباط شعری من از صفحه ی اینستاگرام بود. مثلا اولین باری که برای شعر خواندن دعوت شدم از صفحه ی اینستاگرام به من پیام دادند که آیا میشود شماره یتان را بگذارید؟ می‌خواهیم شما را به حوزه ی هنری که درباره ی شهدای غواص است دعوت کنیم. و نشان دادم هر جایی رفتن و دائم حضور داشتن شرط نیست؛ شعر و دنیای شعر خوشبختانه این خوبی را دارد. فضای مجازی برای من و بقیه بستری است که به راحتی می توانند شعرشان را به گوش بقیه برسانند.

بیشتر در پیروی از چه کسی شعر میسرآید؟

در غزل عاشقانه نوشتن استادم، فاضل نظری، را بیشتر از همه می پسندم؛ ادبیاتش را الفاظ را، فضای حاکم بر غزلهایش را و حتی کوتاهی غزلهایش را. اینکه میگویند آدم کسی را دوست داشته باشد خواسته یا ناخواسته شبیه او میشود، منم این شعر را دوست داشتم، خیلی هم شنیدم که میگویند شعرهای کتاب هایت به شعرهای فاضل نظری شباهت دارد، اما یک پله عقب تر برگردیم؛ من دو شاعر را همیشه به طور خاص دنبال میکردم اولین حافظ بود. حافظ اولین شاعری بود که با او عجین بودم، چون ما فقط حافظ داشتیم و کتاب شعر دیگری در خانه نداشتیم و دوست داشتم درست خواندن حافظ را یاد بگیرم. دومی پروین اعتصامی بود. نگاه پروین که خیلی وقتها جنسیتی نبود را میپسندیدم و اینکه میدانستم در عصری به مسائل خاصی ورود کرده و شعر سروده که خود زن بودن و شعر گفتن دردسرهایی برای خود داشته است چه برسد به شعر گفتن از مسائل ارزشی و اخلاقی. مثلا مناظره ی سیر و پیاز را در قالب اخلاقی مطرح کند یا اندرز دهد. تحسینش میکردم که در آن فضا و حالت خفقان چه خوش درخشیدی و در فضای عاشقانه ی صرف باقی نماندی! چون به هر حال ادبیات ما در هر زمانی اگر نگویم تا همین امروز عاشقانه نویسی را برای زن خیلی نمیپسندید، زن را مظهر ناز میدانست و میگفت مرد باید برای تو عاشقانه بگوید از طرف دیگر تو اگر نخواهی عاشقانه بگویی چه می‌خواهی بگویی بقیه ی مسائل هم قواره ی دهان تو نیست که بخواهی درباره‌شان حرفی بزنی! پس

بوده که با مادرش بزرگ شده و زیادی قاطی خانومها بوده است؛ تربیت مردانه بالای سرش نبوده، شاید خیلی مستقیم پرده دری نمی کردند، توهین نمیکردند، ولی این نگاه را داشته اند. این

وقت گذاشتیم و به اندازه ای که دغدغه ام را به قلم تبدیل کرده ام از جایی که هستم راضی ام.



نگاه نگاه مفاخره طوری از مرد به زن نبوده فضای جامعه اینگونه بوده است. مثلاً این طور نبود که زنان ادیب و سخنور و عالمی داشته باشیم و اینها عامدانه این خانوم ها را طرد کرده باشند. نه! زنان اجازه ی تحصیل نداشتند، حتی زن پادشاه هم اجازه ی بهره مندی از علوم و فنون را نداشت! خوب وقتی این حق را نداشتند حقیقتاً حرفی برای گفتن نداشتند. چیزی برای ارائه کردن نداشتند ولی رد پای تربیت زنانه را حتی به غلط، حتی به مذموم در شعر میبینیم. همین فردوسی اوایل شاهنامه وقتی صحبت میکند از شهناز و ارنواز که ضحاک آنها را که خواهر هم بودند به زنی گرفته بود و می خواهد از فرزندانشان حرف بزند میگوید این که خوش سخن تر است به خاطر اینست که مادرش خوش سخن بوده است. در شاهنامه با این این عظمتش قهرمان زن خیلی کم است، آن خانمهایی هم که اسمشان می آید خیلی زود سرو ته ماجرا را به هم می آورد. من حالا شاهنامه را مثال میزنم اما به صورت کلی فضا این طور است. اما آن رد پای تربیت و نژاد بودن و اصالت را همه به مادر میدانند. یعنی اگر کسی خوب است مادر خوبی داشته و اگر یکی مثل سفندیار صفت یا اخلاق بدی داشته تقصیر مادرش بوده است و من این را در نهایت چیز ناپسندی نمیدانم. به نظرم بنا به فرهنگ آن دوران بهایی به شان مادری گذاشته شده است.

به نظر تان نگاه ادبیات کلاسیک فارسی به زن چگونه است؟

ادبیات کلاسیک زن را در دو نگاه نگه داشته است. یکی بحث معشوق بودن است که نگاه تغزلی پشتش است و زن را در زنانگی های زمینی خلاصه کرده است، خوش اندامی، خوش اوازی، زیبایی، دلربایی، فریبندگی. با اینکه شاید نگاه پسندیده ای نباشد و حداقل زنان امروز از هر طیفی دوست ندارند که صرفاً زن بودنشان با این چیزها گره بخورد؛ ولی نمیتوان از زیبایی این شعر ایراد گرفت. شعر از یک جایی به بعد از ساحت نگاه جدا میشود و به فضای دیگری راه می برد. نگاه دیگری که وجود داشته کم خردی و کم عقلی و دور از دنیا بودن زن بوده است که در فضای شاهنامه بیشتر با آن مواجه هستیم. فضاهایی که روایت میکنند یعنی فضا، فضای تغزل نیست. دلیلش هم اینست که بافت فرهنگی ایران اینگونه بوده است. مثلاً زن در حرمسرا نگه داشته میشده و از کشور داری و اداره ی مملکت و جنگاوری و مردمداری هیچ نمی آموخته که بخواهد موقع ازدواج دخترش به او یاد بدهد. ما در چند جای تاریخ ادبیاتمان شاید با الفاظ نادرست این مسائل را داریم. مثلاً وقتی شاهنامه میخواند اسفندیار را توصیف کند، اشاره میکند این که ساده بوده و زود گول پدرش را میخورده به این خاطر

جنسیت نوشتند، از عشق نوشتند نه از یک زنی که عاشق است. به هر حال چه در فطرت چه در مذهب چه در فرهنگ ما زن عاشق جایگاه خیلی خوبی ندارد، حتما باید معشوق باشد و زن ها آمدند و با هوشمندی این را تغییر دادند و از عشق نوشتند نه از معشوق مرد نوشتن. مثلا از معشوق مرد چه می خواهند بگویند؟ چه سیبیل کلفتی؟! چه بگویند واقعا؟ هر چه بگویند بیشتر به سمت طنز می رود! به هر حال زن لطافت ها و ظریفی دارد که مرد به طور عام ندارد.

قبل از انقلاب هم در دوره ای میخواستند به زنان اجازه ی بروز بدهند، این حرکت چه تاثیری در شعر معاصر زنان داشت؟

قبل از انقلاب مذهبی و لامذهب کنار هم بودند، ارزشی و ضد ارزش کنار هم بودند سیاسی و غیره کنار هم بودند ما یک جامعه ی ملون و رنگارنگی داشتیم و همچنان برای زن مذهبی خوشگل و پسندیده نبود که در این عرصه ها وارد شود، یک سری افکار فمینیستی هم به هر زنی که میخواست به هر عرصه ای از هنر بدرخشد نسبت داده میشد که زنان مذهبی را چند پله عقب تر نگه میداشت. حالا چرا تاکید من روی زنان مذهبی است؟ چون مضامینی وجود دارند که جز زن مذهبی کسی به سراغش نمی رود. آن خانومی که ذوق دارد، قریحه دارد، استعداد دارد اما مثلا اعتقادی به حجاب ندارد، هیچوقت از ارزشمندی حجاب منظومه نمی نویسد، از بزرگواری زینب کبری(س) که شاید بتوان گفت بارز ترین کارش حفظ حجاب در بحبوحه ای که شاید این امر نشدنی بود نمی نویسد. این کار من مذهبی است. اما آن زمان زن مذهبی هنوز به اندازه ی زن غیر مذهبی اجازه ی بروز نداشت. ولی همان زنان غیر مذهبی یا زن های آلاگرسون اجازه داشتند در محافل شرکت کنند، برای روزنامه ها و مجلات بنویسند و فعالیت های این چنینی باعث شد که نگاه زن نمی تواند، زن مفسده است، زن بیراهه می رود، زن حتما باید چیزی پشتش باشد که این حرفها را بزند؛ کنار برود. وقتی این نگاه فروکش کرد ما با نقطه ی عطف انقلاب مواجه شدیم، با ورود خانوم های مذهبی و خانوم های متعهد حالا نه صرفا مذهبی مواجه شدیم، دیگر آن مرز برداشته شد، دیگر شعر در انحصار طبقه ی به اصطلاح روشنفکر یا غیر معتقدین باقی نماند. شعر آمد و مثل مویرگ وارد بستر جامعه شد. و اگر زنی ذوق و قریحه داشت اجازه ی بروز پیدا کرد. حالا میخواست استفاده کند یا نکند

زنان شاعر در چه سبک شعری و چه موضوعی بهتر عمل کردند؟

آنچه که من دیدم از این زمان کوتاهی که در فضای شعر بودم

نگاه ادبیات معاصر فارسی به زن چگونه است؟

ادبیات فارسی معاصر بعد از انقلاب اعتراضی شد. زنان شروع کردند به مطالبه ی حقشان از معشوق بودن در شعر و ابراز کردند دلشان نمی خواهد تنانگی و زنانگیشان در شعر مورد ستایش قرار بگیرد. اینکه میگویم زنان منظورم فقط زنان شاعر نیست، پژوهشگران، اندیشمندان، تحصیلکرده ها و زنهایی که به هر حال صدایشان در جامعه شنیده می شد منظورم است. آمدند و گفتند زن به دلیل خردش هم میتواند ستایش شود به خاطر علمش، به خاطر فضلش، اخلاقش و لازم نیست که فقط زن زیبا باشد که از او بخواند در شعری نام برده شود، کمر باریک و چشم شهلا و ابروی کمان تنها نگاه شما نسبت به زن نباید باشد. و من نتیجه ی این حرکت را مثبت میدانم یعنی به هر حال جامعه یمان بعد از چند قرن به این مرحله رسید و انقلاب نقطه ی عطفی بود که این تفکر در ذهنها مانده را به عمل تبدیل کند انقلاب هم حمایت کرد. البته این پختگی در مرد ها هم وجود داشت. اولاً شاعر زن بعد از انقلاب با شاعر زن قبل از انقلاب از لحاظ کمیت اصلا قابل مقایسه نیست. اینقدر قابل قیاس نیست که گویا ما قبل از انقلاب هیچ شاعر زنی نداشتیم. ثانيا زن بعد از انقلاب پیشرفت شعری زیادی داشته است. زن در جامعه ی ایران ۴۲ سال است که توانسته است آزادانه بنویسد، بروز پیدا کند، نامش در کنار دیگران برده شود. با اینکه مردان یک پیشینه ی چند قرنی داشته اند اما ما امروز شعر های خوب از خانمهایی میشنویم که اگر با شاعر مرد هم ترازش قیاس کنی شعر به اندازه و به جایی باشد، کمی نداشته باشد در حالی که ما چند قرن شعر زن را نادیده گرفتیم و اجازه ندادیم که پیشرفت کند. البته این پیشرفت خودش تیزهوشی زنانه را نشان می دهد، باز تیزهوشی که میگویم این نگاه را ندارم که زن برتر از مرد است، این نگاه را دارم که شاید یک ظلمی به اذهان غزل پرداز زنانه میشده است. اصلا آن لطافت تغزلی با روح زن گره خورده است، اگر مرد باید یک مقدار لطیف تر باشد که بتواند شعر تغزلی بگوید، ولی زن لطیف هست کافیت که آن استعداد شعری را داشته باشد. چرخشی که در شعر معاصر اتفاق افتاد این بود که زن ها شروع کردند به مطالبه کردن که ما نمی خواهیم معشوق تنانه ی صرف باشیم؛ خیلی جاها مرد ها به این مسئله بها دادند و به جنبه های دیگر از زنانگی، مادرانگی و همسرانگی پرداختند دوم اینکه خود زنان از اینکه در شعرشان تصویری تو سری خور ضعیف منتظر اسب سفید از خانومها ارائه دهند دست برداشتند به جایش موضوع های اجتماعی را وارد شعر هایشان کردند. نشان دادند ما مطالبه داریم، ما حرف داریم، ما دغدغه داریم. نشان دادند همه چیز زن در عشق و عاشقی خلاصه نمی شود؛ حتی وارد مسائل عاشقانه هم شدند اما شعر را بی



نباشد و من بخواهم بگویم تو بد هستی و من خوب هستم چادر من ایجاد می کند که تریبون یک شعر ضد انقلاب نشوم من نمی توانم تریبون شعر ضد نظام بشوم پس محدود تر می شوم. همین کمیت کم شاعران زن در دسترس من هم کمتر می شود. ولی آقایون به طرز عجیب و رندانه این درگیری را ندارند شما شاعران آقا مخصوصاً از بین کسانی که نام آشنا هستند می بینید که اگر در یک جمع متعهد مذهبی می روند شعر آیینی می خوانند در یک جمع آزاد تر شعرهای روشن نگرانه می خوانند و حتی شاید شعرهایشان شیطنت هم داشته باشد ولی من خانوم مذهبی اصلاً نمی توانم از آن مدل شعرها بگویم که حالا بروم در جمعی آن را بخوانم! من با چادرم قضاوت می شوم چادر من قبل از من حرف می زند که من یک چهارچوب و پایبندی های دارم نمی توانم یکباره شروع کنم و از شیطنت ها و این حال و هوا ها بخوانم. همین مسائل ما را بیشتر در انتخاب و گزینش شاعران بسته میکرد. و بعد از دو سال به این نتیجه رسیدیم که خوب ما تلاشمان را کردیم ولی این تریبون برابر دادن شدنی نیست. اما علت اینکه من معتقدم شعر مردان هنوز بیشتر شنیده می شود همین تریبون هاست علتش کم بودن شاعران یا ضعیف بودن شعر شاعران زن نیست علتش این است که بنا به دلایلی که من تا یک جایی فکر می کردم غیر منطقی است و از یک جای به بعد دیدم منطقی پشتش هست ولو به غلط تریبون به صورت یکسان در اختیارشان قرار نمی گیرد. خوب طبیعتاً در جامعه یکسان شنیده نمی شوند شما دیدارهای بیت رهبری را ببینید یک جمع جلوی رهبر می نشیند دو ردیف کامل آقایون هستند این یک ردیفه سه تایی خانم ها، ردیف اول شعر می خوانند، چهار یا پنج نفر ردیف دوم شاعرانی هستند که فقط برای حضور آمده اند و حالا ردیف بعد محافظین و مسئولین حوزه و اینها هستند. این تازه مذهبی ترین جا است و به نظر ما اگر بخواهیم جایی با عدالت رفتار کنند همین جاست ولی نمی شود ربطی به نگذاشتن و دستهای در کار ندارد یک سری ملاحظات است که واقعاً نمی شود و وقتی نمی شود کمتر شنیده شدن مساوی است با کمتر شناخته شدن؛ کمتر شناخته شدن مساوی است با دنبال نشدن. و من اول فکر میکردم این یک بی انصافی است اما بعد دیدم یک ضرورت است فضای جامعه ما اینگونه است به خاطر چند دستگی های مضمونی و اجتماعی

پیرو خبر کذب شهادت همسران در فاجعه منا چه صحبتی دارید؟

یکی از مشکلات زنانی که شعر می نویسند این است که با شعرشان قضاوت می شوند. من جان شاعر ارزشی هستم قضاوت ها به این سمت متمایل می شوند ولی شما زنی را در نظر بگیرید که بخواهد شعر عاشقانه بنویسد. البته دو تا از کتابهای خودم

و شاید مخاطب خاص شعر بودم به هر عرصه ای که ورود کرده اند توانسته اند تا حد اعلا پیش بروند مثلاً، غزل عاشقانه غزل اجتماعی غزل آیینی از آن طرف قصیده ترجیع بند سه گانی - اینها قالب های جدید تر شعری هستند - می درخشند. الان که فکر می کنم نمی توانم مشخص کنم که در چه قالبی یا چه موضوعی ممتاز بوده اند به نظرم در هر آنچه که ورود کردند آدم های موفق و نمونه های خوبی بوده اند.

اشعار کدام یک بیشتر مورد استقبال قرار میگیرد خانمها یا آقایان؟

آقایان هم چنان از تریبون های بیشتری برخوردارند من خودم به عنوان کسی با شما صحبت میکنم که دوسال با خانوم افشاریان محفل ادبی به نام جلوه برپا کردیم همین اسفند ۹۹ هم پایانش را اعلام کردیم چون نشد. سال ۹۷ با محوریت این که می خواهیم به خانم ها به اندازه آقایون تریون بدهیم کار را شروع کردیم دیگر خوب و بد قوت و ضعفش را زنان نشان دهند؛ شاید بد هستند که به آنها تریبون داده نمی شود نگاهمان چه بود؟ ما اصلاً دنبال نگاه برابری زنان و مردان نبودیم ما دنبال یکسان بودن موقعیت بودیم چرا چون خودم به عنوان شاعری که به بساط شعر زیاد دعوت می شدند می دیدم که معمولاً پوسترها به این شکل چیده می شد که دو خانوم هشت آقا در برنامه های تلویزیونی دعوت شوند و این ناهمگونی تعداد خیلی به چشم می آمد در حالی که ما از لحاظ کمیت واقعاً آنقدر کم نداریم که نشود در یک پوستر پنج خانوم و پنج آقا آورد ماشالله کم کار هم نیستند شعر خوب بینشان هست ای بسا که شاعران خانوم خوب تر از شاعران آقایی که پوستر پر کنند هم داشته باشیم من با خانوم افشاریان آمدم و فضای جلوه را با این نیت پیش بردیم و بنا را بر این گذاشتیم که خانوم های تاثیر گذار عرصه ادبیات را دعوت کنیم دغدغه های مان را گفتیم و شروع کردیم جلساتی را برگزار کردیم که محوریت اش تریبون دادن یکسان باشد و بخواهیم برای این بچه ها منبری ایجاد کنیم که صدایشان شنیده بشود عکسشان پخش بشود شعرشان شنیده بشود و اگر بد بعد هستند جامعه بگوید چون بد هستند ما آنها کنار میگذاریم ولی اگر خوب هستند به خودشان بیایند و ببینند که پس چرا ما این کم کاری می کنیم؟ اوایل خیلی خوب پیش رفتیم ولی بعد با دو مشکل مواجه شدیم مشکل اول این بود که ما در پایتخت زندگی می کنیم و هر چقدر هم شلوغ ترین و پرجمعیت ترین شهر باشد تعداد شاعران اینجا محدود است مثلاً اگر شش هزار شاعر خانوم در ایران فعال باشند ما نهایت به دویست نفر دسترسی داریم دست مان بسته است بحث دیگر اینکه من به واسطه چادری که روی سرم دارم و به واسطه نظام ارزشی که دارم نمی توانم به هر شعری تریبون بدهم من نمی توانم نه اینکه هر شعری شعر

برای شعر گفتن تحصیلات آکادمیک لازم است؟

خیلی از شاعران خوب و نامدار ما اصلاً ادبیات نخوانده اند پس خواندن ادبیات به شما چیزی نمی آموزد ادبیات به شرطی به کار یک شاعر می آید که مثل من از دنیای ادبیات دور بوده باشد و تازه بفهمد شعر و نثر از قرن ۲۱ چه فراز و فرودهای داشته چه فراز و فرودهایی داشته با اسامی و کتابها آشنا شود و بنا به ضرورت علاقه و نیازش سراغ این کتابها برود. آن شاعری که با ذوق سراغ شعر گفتن آمده و مطالعات خوبی داشته و در یک خانواده ادبی بزرگ شده به جای اینکه بیاید کتاب ادبیات ایران را پاس کند و اسم ده شاعر یاد بگیرد، می تواند از همان اول برود سراغ شاعران و دیوان شان را بخواند و این وقت آکادمیک را نگذارد. رشته ادبیات به شاعری شاعر هیچ کمکی نمی کند حتی دو واحد عروض و قافیه، آنقدر شاعرانی هستند که وزن را به صورت ذاتی بلدند سماعی بلدند آن شعر در وجودشان بوده و کافیهست که فقط یک نگاه دو ساعته به کتاب عروض و قافیه بیندازند که ببینند آنچه در ذهنشان با ریتم و ضرباهنگ نقش بسته اگر تبدیل به بیت شود چه میشود. ادبیات این کمک را به شاعر می کند که جهان بینی اش گسترده شود. در حافظ و سعدی و فردوسی خلاصه نماد بداند که چقدر ادبیات ما گسترده است و چرا همیشه بین هفت هنر ایران ادبیات ایران هنر اولش بوده است؟ دلیلش اینست که ما فقط حافظ و سعدی و مولوی را نداشتیم ما تا مویرگهای جامعه یمان شاعر داشتیم.

ابزار لازم شعر گفتن چه ها هستند؟

بخش عظیمی از آن استعداد است این به این معنا نیست که اگر کسی کم استعداد باشد با ابزارهای مثل تلاش نتواند شعر بسازد ولی شعر بودن یک شعر به استعداد و ذوقی است که در وجود شاعر است. این را از کجا میفهمیم؟ شما ممکن است از آدمی بسیار بخوانید که نظم باشد وزن داشته باشد ردیف داشته باشد قافیه داشته باشد محور داشته باشد ولی این به شکل عجیبی مهندسی شده باشد قیاس کنید مثلاً ساختمان بدن یک پرنده را با یک هواپیمای ساختهی دسته بشر. این مهندسی شده که چگونه اوج بگیرد ولی عقاب یک خلقت است که خود می فهمد وقتی بالاست از کدام جهت پرهایش را باز کند با چه سرعتی پایین بیاید این ذاتیست عقاب آموزش نمی بیند کسی عقاب را روغن کاری نمیکند ولی برای هواپیما باید همه این کارها را کرد. شعر کوششی با شعر جوششی این تفاوت بارز را دارد و می گویند منظور ما این نیست که هواپیما یک اختراع بی کاربرد است ولی آن زیبایی و ظرافت را در آن نمیبینی. مگر این که شاعری علاقه داشته باشد، مطالعه داشته باشد و بلد باشد که شعر بسازد اما از استعداد شعری خالی یا حداقل کم بهره است

عاشقانه است اما چون بیشتر با شعر مذهبی و ارزشی شناخته شدم کمتر با این مشکل مواجه شدم اگر من به عنوان یک خانوم متاهل از عشق به وصل نرسیده بنویسم بلافاصله این حاشیه درست می شود که ایشون از شوهرش راضی نیست و چشمش دنبال معشوقی در بیرون از زندگی اش است یعنی تخیل و عاطفه برای همه شاعران پسندیده است به جز یک خانوم متاهل. اگر مجرد باشم و از عشق بنویسم می گویند این دلش پیش یکی گیر است و برای او می نویسد اگر در شعر از چشم و ابروی مشکمی بنویسم می گویند این معشوقش این شکلی است شعر بعدی از یک چشم و ابروی روشن بنویسم می گویند با قبلی به هم زده و آمده سراغ دیگری من چند قضاوت داشتم؛ وقتی فاجعهی منا رخ داد حال همه ما خیلی شد اصلاً حال همه ملت بد شد. اخبار را با گریه دنبال می کردیم منتظر این بودیم که بگویند تمام شد بس است! شنیدم جانبازی بین ایشان بوده و چون پدر خودم هم جانباز است یک همزاد پنداری ایجاد شد و از زبان همسر یکی از شهدای جانباز فاجعه منا شعر گفتم این که منتشر شد یکی دو تا از خبرگزاری ها شیطنت کردند فکر می کنم فرهنگ نیوز اولینشان بود. نوشتند خانوم فلانی در رثای همسرش که در فاجعه منا فوت شده این شعر را سروده است خب این خیلی کلیک خورش بهتر است تا بگویند این شعر را از زبان همسر یکی سروده. البته درد سر های بدی برای من داشت خانواده زنگ میزد پیگیر می شد نگران بودند میگفتم بابا آدم بخواد حج واجب برود باید حالیت بطلید! باز هم داشتیم مثلاً من از زبان زنان شهدای مدافع حرم نوشتیم حتی من مورد داشتیم که از حجاب می نوشتم از زبان مادری که به دختر کوچکش می گوید چرا حجاب خوب است خوانده ام که به عنوان مقدمه یا تعریف برایم نوشته اند شاعری که پسر دارد و در حسرت داشتن دختر میسوزد اینقدر که برای دختر نداشته باش شعر می گوید! و اینها اتفاق خوبی است حالا شما فرض کن وقتی وارد فضای عاشقانه میشوی این اتفاق بدی است ما خیلی خانوم داریم که بعد از ازدواج شعر را کنار گذاشتند. خوب نیست که شاعر زن با شعرش قضاوت می شود به جرم زن بودن و شاعر مرد با شعرش قضاوت نمی شود خیلی از شاعران مرد اشعار عاشقانه و متنوع می خواند و خیلی از این اشعار با همسرشان سازگاری ندارد شاعری را می شناسیم که همسرش از تیپ دامن و پیراهن فراری است و این آقا نصف شعرهایش دامن چین دار دارد الان من باید بگویم پس این چشمش دنبال زن دیگری است من که هیچ جامعه هم این نگاه را به او ندارد ولی اگر خانومی از مردی با قد و قامت رعنا بنویسد ولی همسرش قامت رعنا نداشته باشد از آدم های شعری نزدیکش گرفته تا رسانه ها مستقیم یا غیر مستقیم این را به رویش می آورند و خوب آدم را ناچار به کم نوشتن و کم بروز دادن می کنند.

کدام یک از اشعار تان را بیشتر دوست دارید؟

من یک شعر از امام جواد دارم که خیلی دوستش دارم شاید از نظر شاعرانه آن شاعرانه در آن کمتر باشد یا اشعار زیبا تر از آن لااقل در قلم خودم باشد ولی طور دیگری دوستش دارم که قسمت شد کاظمین در حرم آن را نوشتم مطلع اش این است:

در این حریم هیچ کسی بی مراد نیست

بازار اهل معرفت اینجا کساد نیست

نامی برای درب ورودی مرقش

در خورد تر از ورودی باب المراد نیست

و کل فضای شعر میخواهد بگوید که امام جواد چقدر بخشنده است دلیلش این است که پسر اولم را از امام جواد دارم و بارداری سختی را می گذراندم، شرایطم خیلی خطرناک شده بود ما هم نذر امام جواد کردیم که این بچه سالم بماند و بعد از آن هم نه سال برای امام جواد علیه اسلام سفره داری کردیم الان هم خودش بیمه امام جواد است و در این روضه های خانگی به نیت امام جواد برایش می خوانیم. یک گره خوردگی قلبی بین من و این امام وجود دارد به همین دلیل این شعر را بیشتر دوست دارم.

به نظرتان ماندگار شدید؟

نمی دانم ولی میدانم لطف و فضل خدا در این موضوع همواره از شایستگی خودم بیشتر بوده بیشتر از آنچه که وقت گذاشتم و بیشتر از آنچه که لیاقت دارم در بین آدم های که در دنیای ادبیات هستند مورد مهر و لطف مردم واقع شدم.

دوست دارید چگونه یاد شوید؟

دوست دارم من را به عنوان شاعر ارزشی بشناسند. من شعر مذهبی زیاد دارم؛ شعر هیئت زیاد دارم؛ عاشقانه هایم کتاب می شوند ولی درون مایه من که ودیعه ی پدر و مادرم در جان من است و دلیلی که بخاطرش به این فضا ورود کردم بحث ارزش است تا جایی هم که توانستم فروگذار نکردم. مثلاً شعر شهدایی را در حد دفاع مقدس نگه نداشتم آمدم شعر شهدای مدافع حرم آتش نشان منا و غیره سرودم. سعی کردم به اتفاقات اجتماعی مثل پلاسکو سانچی واکنش نشان دهم و در عرصه هایی ورود کردم که کمتر به آنها ورود می شود. مثلاً من از مواسات شعر نوشتم هم کلید واژه های بیانات رهبری بوده و هم بخش های مهجور مانده ی دین ماست. تاکید می کنم روی آن دارم این است که من شاعر کنگره ای نیستم که بگویم موضوع فلان کنگره این است پس درباره ی آن بنویسم و به نیت دریافت هدیه بنویسم. نه خیلی وقت ها سراغ موضوعاتی رفتم که کنگره و جشنواره و هدیه ای پشتش نبوده که حالا طمع هدیه داشته باشم. حس کردم وظیفه ام است. حالا که خدا این نعمت را به من داده و حالا که به فضل خدا گوشی برای شنیدن دارم تربیونی برای گفتن دارم وظیفه ام است که از این موضوعات شعر بنویسم

آنقدر سواد ادبی اش را بالا ببرد که ناخودآگاه واژگانش از الفاظ تغزلی پر شود. آدمی به نظر من ماشاالله و بدون سقف قابل ورز داده شدن و تغییر است به هیچ عنوان نمی توانیم بگوییم من استعداد این کار را ندارم. شما می دانید آدم ها صدای شان را می پرورند که بتوانند خواننده بشوند فقط کافیست علاقه را در خود احساس کنند. همه خواننده ها با صدای خوش شروع نمی کنند شعر هم همین است اگر در شعر علاقه آنقدر زیاد باشد که به استعداد کم غلبه کند و بخواهد به هر حال وارد این دنیا بشود راه برایش باز است و راهش از مطالعه مطالعه و بازهم مطالعه می گذرد البته در کنار استاد. شما باید همیشه یکی بالای سرت باشد شعر خیلی دنیای گسترده ای است و اگر بخواهی به این ور و آن ور نوک بزنی در سطح باقی می مانی، فرض کن استعداد هم نداری یا کم داری، اصلاً مثل کف روی آب از بین می روی نیامده تمام می شوی! ولی اگر روی یک مسیر دو مسیر سه مسیر تمرکز کنی و شروع کنی به عمق پیدا کردن ریشه کردن ماندگار میشوی. استاد همین کار را می کند استاد از بیرون به شما نگاه می کند و می فهمد که ببین! تو برای غزل هستی، برای رباعی نیستی حالا دوست داری باشد، تلاش نکن اما اگر در غزل تمرکز کنی موفق می شوی همانطور که آدمی زاد نمی تواند همزمان در چند کار متخصص و متبحر شود شعر هم همینطور است می توان از همه چیز نوشت از همه مضامین از همه قالب ولی معمولاً در یکی شاخص می شوی دلیل موفق شدن در آن قالب هم می تواند تمرین استعداد یا مطالعه باشد. من دو مجموعه غزل عاشقانه چاپ کردم و کلاً شعر آیینی چاپ نکردم ولی ۹۹ جاهایی که دعوت می شوم به عنوان شاعر آیینی دعوت می شوم و به عنوان شاعر آیینی معرفی می شوم. چرا؟ به خاطر اینکه آن چیزی که از من شنیده شده و متفاوت بوده و پسندیده بوده است شعر آیینی است. غزل را هزاران نفر دارند می گویند و چه بسا بیشتر و بهتر از من. من چیزی به این فضا اضافه نکردم ولی در شعر آیینی شاید یک خلایق بوده است، یک جای خالی وجود داشته، آدم باید بگردد آنش را پیدا کند.

شاعری پیشه اصلی شماست؟

نه من شاغل هستم و کلاً برای بزرگوارانی که شعر پیشه اصلی آنها باشد خیلی سخت است. برای این بزرگواران در فضای شعری پسندیده تر است که مثلاً در فضای انتشارات یا مثلاً حوزه هنری جایی که کارشان فقط باشعری است فعالیت کنند. ولی این طور نیست که شعر پیشه اصلی آنها باشد. از شعر هم میشود به خوبی درآمد داشت اگر کسی وقت و تمرکزش را فقط روی شعر بگذارد. طوری هست که حتی بتوان با آن گذران زندگی کرد ولی ریسک است دیگر. قرارداد نیست نه استخدام است و نه هیچ. می تواند به همان شدت و کثرت و برکتی که امروز هست فردا نباشد



استقلال قلم

بررسی فیلم کلت اثر بیوگرافی از زندگی گابریل سیدونی

که پس از ازدواج با ویلی ۳۴ ساله در سن ۲۰ سالگی، زندگی‌اش وارد مرحله جدیدی شده و اتفاقات تازه‌ای برایش رقم می‌خورد. ویلی، ناشر و نویسنده سرشناس فرانسوی، ساکن پاریس است که با جذب نویسنده‌های تازه کار و پرداخت حق‌الزحمه کمی به آنها نوشته‌های آنها را با نام خود به چاپ می‌رساند. در حقیقت ماجرای سوءاستفاده ویلی از کولت نیز زمانی شروع می‌شود که همکاری ویلی با نویسنده‌های ناشناس قطع می‌شود و استعداد و قلم بی مانند کولت تا سالها پوشیده می‌ماند و با نام ویلی منتشر می‌شود. فیلم از شروع تا ازدواج کولت و ویلی روی دور تند اما درستی پیش می‌رود و زندگی و جهان کوچک کولت را نشان می‌دهد و تصویری از فرهنگ فرانسه در سال ۱۸۸۰ را برای ما به تصویر می‌کشد. **وقتی پدر کولت حرف از جهیزیه می‌زند و نداشتن جهیزیه را برای دختر بد می‌داند؛ متوجه می‌شویم که با فرهنگی متعصبانه و با عقاید خاص طرف هستیم. فرهنگی که به زعم خیلی‌ها تنها در ایران جا افتاده است اما فیلم تمرکز دو سه باره ای روی آن دارد و به محض اینکه به نداشتن جهیزیه و افسوس‌اش از زبان خود کولت اشاره می‌کند، حجت این عقیده را بر ما تمام می‌کند.**

آغاز فمینیسم در پاریس

ماجرا درست از لحظه ورود کلت به پاریس شروع می‌شود. کولت دختری بازیگوش ساده و تقریباً بی خبر از جامعه پر زرق و برق پاریس ناگهان خود را وسط مهمانی‌های بزرگ و شلوغ پاریس پیدا می‌کند و درست در میان مردم شبه روشنفکری با خصوصیات رفتاری ضد و نقیض که از قضا ویلی شوهرش نیز در همان دسته جای می‌گرفت مواجه می‌شود. ایده‌های داستانی که به نویسنده‌هایی تازه کار می‌داد، معاشرت با زنی در مهمانی و توجیه خودخواهانه از آن و ملاقات پنهانی با دیگر زنان در پاریس، درست در مقابل رفتارهای بعدی ویلی قرار می‌گیرد. به تعبیری ویلی تمام پاریس را با فرهنگ‌های گوناگونش در رفتار خود جای داده بود و روبه روی کولت آرام اما از درون سرکش قرار گرفته بود. رفتار جالب و قابل تحمل آقایان را در بدو ورود خانمها به مهمانی یا دیدارشان را به یاد بیاورید. بوسیدن دست خانم‌ها در آن روزگار در پاریس شاید در ابتدا نشان از احترام به زنان و بالا بودن درجه و شان ایشان باشد اما با یک نگاه دقیق می‌توان به تصنعی بودن آن پی برد و نگاه ابزاری و سودجویانه به قدرتمندی زنان را پایه

بررسی فیلم کولت؛ اثری بیوگرافی از زندگی گابریل سیدونی کولت
در تاریخ پاریس فاصله آغاز سومین جمهوری فرانسه



تا اولین جنگ جهانی (۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴) را عصر زیبا می‌نامند چرا که در این دوره از نظر مردم اوج خیالبافی‌های عاشقانه به اوج خود رسید. اما سهم زنان از رمان‌ها و شعرهای عاشقانه‌ای که در این دوره به چاپ می‌رسید تنها معشوق بودن بود. آنهم معشوق تنانه‌ی صرف بودن و زنان نمی‌توانستند به اسم خود شعر بنویسند و یا اثر دیگری را ثبت و چاپ کنند بهتر بگویم که کل زندگی زنان در ازدواج خلاصه می‌شد. نکته‌ای که دستمایه فیلم دیگری از واش وستمورلند، کارگردان بریتانیایی در فیلم کولت شده است. کولت برگرفته از زندگی نویسنده‌ی جوانی به نام گابریل سیدونی است



به ظاهر عاشقانه و ثروتمندانه ویلی و کولت را دستخوش تغییرات عمیقی میکند، تغییر نوع نگاه کولت به خود، توانایی ها و در نهایت ویلی و عقاید آن روزهای جامعه پاریس است. در روزهایی که زنها مطیع مرد ها بوده و در باطن نیز آن را باور کرده بودند، برای مثال آنچه از کولت و طی ۱۳ سال زندگی با ویلی دیدیم و یا خدمتکار خانه وقتی که دست خط ویلی را بهترین می داند و تاتر بازی کردن را در شان خانم ها نمی داند، این تغییر نگرش کولت

فیلم دانست. نگاهی که خود ویلی آن را فریاد می زند. آن هم زمانی که کولت به رابطه اش با زن دیگری پی برد و ویلی بی آنکه انگار اتفاقی افتاده باشد میگوید: ما مردها درگیر خواسته هایمان می شویم ضعیفیم و قدرت شما زنها را نداریم تو باید درک کنی» همین اجبار به درک، شروع طوفانی زندگی گابریل سیدنی کولت را رقم می زند

نقش کولت، با بازی درخشان کیرا ناتلی، به طرز شگفت آوری مخاطب را میخکوب می کند. ناتلی که پیش از این



برخلاف باقی زنانی که حق چاپ آثارشان را نداشتند جای بحث و تأمل دارد. کولت پس از فروش موفق و چاپ چندین باره کتاب ها که در واقع به قلم خودش و به نام ویلی بودند، به نوعی به خود و توانایی هایی که هیچگاه باورش نداشت ایمان می آورد. در واقع کولت پوست می اندازد و شخصیتش رشد می کند. در این بین قطعاً جو متعصب روزگار فرانسه و رفتار ویلی بی تاثیر نیست. به واقع در جوامعی که به حقوق اولیه زنان از جمله حق مالکیت ارزشی گذاشته نمی شود و صدای زنان توسط مردان سرکوب می شود، زنان برای رسیدن به برابری جنسی و نشان دادن قدرت شان در جامعه به دوست کشیده می شوند: اول مرد ستیزی و همجنسگرایی و دوم ظاهر شدن در جامعه با سر و شکلی مردانه که هر دو نگرش در فیلم به خوبی به نمایش گذاشته شد. تمایل زنان به یکدیگر تنها به دلیل فرار از احترام تصنعی مردان

غرور و تعصب را در کارنامه دارد، سیر تحول کولت را با حرکت چشمها و صورت استخوانی اش در ذهن مخاطب حک می کند. زمانی که عاشقانه ویلی را دوست دارد و اسمش را روی شیشه ی پنجره حکاکی می کند آنقدر باورش میکنیم که بعید نمی دانیم تمام روزهای بعد، خود را درگیر نوشتن برای ویلی کند. طرز نگاه و نوع برخورد ناتلی با ویلی تا یک سوم پایانی فیلم یعنی زمانی که هنوز عاشق ویلی است و سه کتاب به قلم او و با نام ویلی چاپ شده، هنوز گواه از این می دهد که ناتلی با تمام وجود این کار را برای وی کرده است. سکانس طلایی فیلم یعنی وقتی که ویلی، کولت را در اتاق زندانی می کند و چهار ساعت بعد از آن از او داستان می خواهد نیز گواه همین ماجراست. کولت پس از فریادهای بسیاری که پشت به دوربین و رو به پنجره می کند به جای فرار از پنجره دست به قلم می شود و کلودین در پاریس را می نویسد رمانی که پرفروش ترین کتاب آن روزهای پاریس می شود. **اما آنچه زندگی**



به عنوان بزرگترین نویسنده زن تاریخ فرانسه می‌شناسند و آثارش همچون مجموعه کلودین، سرانجام شری و خانه به دوش و غیره به زبان‌های مختلفی در دنیا چاپ شده است.

با یک نگاه کلی به فیلم میتوان گفت که ساخت آثار بیوگرافی شاید در نگاه اول کار ساده ای به نظر برسند اما در حقیقت این گونه نیستند. جانمایی درست شخصیت ها، طراحی لباس و صحنه، موسیقی و کات‌های درست و بجا از جمله عواملی است که در آثار سینمایی خصوصا در ژانر بیوگرافی نقش مهمی را ایفا می‌کند. تمام این موارد در کنار فیلمبرداری حرفه ای و نور زرد رنگ ملایم حاکم بر تمامی سکانس ها، دست به دست هم داد تا اثری کم نظیر در میان آثار بیوگرافی خلق شود.

«نویسنده: الهه زواره ثیان»

به آنها نبود بلکه نشان دادن خواسته های سرکوب شده شان و حس استقلال طلبی آن ها را به این سمت میکشاند. این نکته در نقاط حساس فیلم به خوبی جایگذاری شده بود. سکانس مهمانی و گرم گرفتن کولت با دوست ویلی و همسرش و برداشت های متفاوت ویلی و کولت از آن، همان چیزی است که در تمام فیلم و زندگی گابریل کاملا احساس می‌شود.

احساس متفاوت کولت در رابطه با زنی که در مهمانی با او گرم گرفته بود، اولین جرقه‌های این تمایل را در او روشن کرد. پس از چاپ کلودین در پاریس و آشنایی با جوردی رائول، با بازی زیر پوستی و کوتاه النور تاملینسون، پرده از رفتارهای پنهان هر دو یعنی ویلی و کولت برداشته شد. **در حقیقت کولت آتش خاموش شده ای بود که حالا و با تمایل به همجنس گرایی می‌خواست شعله ور شود. حسی که از رابطه ی مخفیانه با جورجی پررنگ‌تر شد و در کتاب بعدی او به صورت علنی نمود پیدا کرد. اینگونه بود که آثار گابریل سیدنی کولت موج جدیدی از فمینیسم را در پاریس آشفته راه انداخت.** در این بین رفتار ویلی در نقش مردی خودرای و خوشگذران که گاهی عقاید خودش را هم نقض می‌کند، بی‌تاثیر نبود. ویلی با تشویق کولت به نوشتن درباره رابطه ای که با جورجی داشته حس سرکوب شده کولت را در او بیدار می‌کند. استقلال و خودشکوفایی کولت بعد از آشنایی با میسی به اوج خودش رسید. اشراف زاده ای که در آن روزگار پاریس که غالب زنان پیراهن و دامن می پوشیدند، کت و شلوار می پوشید و کلاه مردانه بر سر می گذاشت. میسی، زیرکانه و با هوشمندی بالا کولت را به سمتی پیش میبرد که بین کولت و کلودین یکی را انتخاب کند و استعداد نهفته او را در تاتر و کار روی صحنه نیز بیدار می‌کند. در این نقطه است که تقابل کولت با ویلی برای گرفتن حق چاپ کتاب با نام خودش رقم می‌خورد. در ۳۰ دقیقه پایانی روی متفاوتی از زندگی کولت را می‌بینیم. کولتی که شخصیتش دگرگون شده و بعد از جداشدن از ویلی، به صحنه تاتر پناه برده و تاثیر گذاریش را به رخ مخاطب می‌کشد. در واقع آنچه کولت از ابتدای فیلم در پی آن بود؛ همان بود که به ویلی گفته بود. **من نمی‌خواهم یک زن خانه دار باشم می‌خواهم تاثیرگذار باشم و از همه چیز خبر داشته باشم.** شهرت و معروفیت اگرچه وسوسه انگیز است اما تمام خواسته‌های کولت نبود. موثر بودن و اثری از خود برجای گذاشتن را طلب می‌کرد. چنانچه امروزه نیز او را



رشته

گذری بر زندگی بیگم بانوی شعر عهد قاجار

گشود

چشم های بیگم همچون ستاره های درخشان اقبال در آسمان نگاهش می درخشند و قلبش تپش می گیرد

چند ساعتی گذشته و آسمان رنگ غروب گرفته، بیگم دقیقه شماری می کند و از شادی سر از پا نمی شناسد، نمی داند خبر خوبی که با آمدن ماه کامل و مهمانی شعر از راه می رسد چیست اما همین که علی اکبر باشد، شعر باشد و خبر خوش باشد کافیست.

بیگم نگاه عمیقی به آسمان می اندازد و می گوید: نو چه رازی نهفته در شب وشعر؟

صدای در می آید، بیگم چادرش را سر می کند و با قدم هایی تند مسیر حیاطشان تا در را طی می کند، از درخت های زردآلو می گذرد و با لبخند عمیقی در را می گشاید

با گشوده شدن در چشمش به قامت مردانه و پر هیبت پدرش هاتف و همسرش میرزا علی اکبر روشن می شود، ابتدا خوش آمد می گوید و سپس با لحنی مواج از دریای عشق به میرزا علی اکبر می گوید: خوش آمدید آفتاب وجودم

میرزا علی اکبر لبخند گرمی می زند و می گوید: سلام بانو جان، سلامت باشید، من با دیدن شما همیشه خوشم سپس در را پشت سرش میبندد و همقدم با بیگم و هاتف قدم در حیاط بهاری و بزرگ خانه محبوبش می گذارد، با دیدن شکوفه های صورتی و سرخ رنگ و زرد الو های رسیده از شاخه فرو افتاده می گوید: پدر جان منزل شما یک منزل معمولی نیست، بهشت است بهشت هاتف خنده زیرکانه ای سر می دهد و می گوید: ما را بلدی داماد

ماه در آسمان خودنمایی می کند و دود از آتش دورهمی شاعرانه خانواده هاتف بلند شده، هاتف پسرش سید محمد را می نگرد که دارای مقام بلند شعری شده و همه او را به نامی نیک می شناسند، بی خود نیست که سید محمد تخلصش را سحاب برگزید، به راستی او مانند ابری مه آلود و مبهم در آسمان وجود هاتف بود خنده محبوبانه بیگم نظر هاتف را جلب می کند، چشمان کشیده و خمار دخترکش در کنار پوست سفید و موهای همچون شبش از بیگم ماهی ساخته که نور آسمان هاتف است، اگر بیگم و شعر های نابش، دخترانگی ها و رفتار های معقولانه اش نباشد، آسمان وجود هاتف همیشه تاریک است.

توجه: با توجه به کمبود منابع، نویسنده واقعیت را با تراوشات ذهنی اش ادغام و قسمت دوم خاتون را تقدیم شما می نماید

قلم را در دست راستش گرفته و چشمانش را به نورهای عبور کرده از پنجره هفت رنگ زیر زمین دوخته، آفتاب همیشه او را یاد همسرش میرزا علی اکبر می اندازد، میرزا علی اکبری که خورشید زندگی بیگم بود و باعث گرم شدن قلبش، انگار گرمای وجود علی اکبر را حس کرده که این چنین بی تاب قلم را بر کاغذ می لغزاند و همگام با نوشتن شعر جدید از دل برآمده اش آرام می خواند:

جان و دل بیرون کس از دست تو مشکل می برد
غمزه ات جان می رباید، عشوه ات دل می برد
اضطرابم زیر تیغش نی ز بیم کشتن است
شوق تیغ اوست تاب از جان بسمل می برد

شعرش را زیبا سروده، خودش هم این را می داند، دوباره با لبخند به آفتاب می نگرد و یاد میرزا را در ذهنش مرور می کند، تقه ای به در میخورد، بیگم نگاهش را از آفتاب می گیرد و به در می دوزد، با دیدن برادرش سید محمد لبخند عمیقی می زند و از جا برمی خیزد، سید محمد دست هایش را برای درآغوش کشیدن خواهر دردانه اش می گشاید، بیگم باعشق در آغوش برادرش جای می گیرد و با شوق، سلام گرمی نثار جان شیرینش می کند دیدار تازه کردن ها که به پایان می رسد، بیگم می گوید: خسته نباشید برادرم، امروزتان چگونه بود؟

سید محمد: شکر خدا خوب بود، پدر هنوز نیامده؟
بیگم: نه نیامده

سید محمد: چه می کردی بیگم؟

بیگم: شعر جدید می سرودم

سید محمد: برایم بخوان

بیگم نازی به چشمان کشیده اش می دهد و با مکثی چند ثانیه ای سراغ کاغذ شعرش می رود، سپس شعری که سروده را برای برادرش می خواند، سید محمد برای خواهرکش کف می زند، بیگم می گوید: شعرم را برایت خواندم، حال از تو میخوام که نقص های این شعر از دل برآمده را برایم بگویی، هر چه باشد تو سحابی (تخلص شعری سید محمد) و شاعری صاحب نام

سید محمد دستی به موهای همچون شب خواهرکش می کشد و می گوید: برایت خبر خوبی دارم ولی نمی گویم تا شب که پدر و میرزا علی اکبر از راه برسند و مهمانی شبانه شعری راه بیندازند، آن وقت است که خبر را برایت خواهیم گفت و در های شعر را برایت خواهیم



هاتف دستی به موهای بلند بیگم می کشد و می گوید: ماه من، دختر مهربان و عاقل من، آماده ای که برایت نخستین باب از باب های شاعرانگی را بگشایم؟ بیگم نفس عمیقی می کشد و چشم هایش را به نشانه تایید روی هم فشار می دهد

میرزا علی اکبر قلیانش را کنار می گذارد سید محمد کتاب شعرش را می بندد، پدر بسم الله آرامی می گوید و بالحنی که در آن غرور موج می زند می گوید: شعر هایی که در مدح فتحعلی شاه خوانده ای پذیرفته و پسندیده شد، محمود میرزا اعلام داشته که تو شاعری توانمند و صاحب سبک هستی، و همچنین هم رده با شاعرانی چون بانو مهری هروی و لاله خاتون تپش قلب بیگم سرعت می گیرد و با شعف می گوید: با اجازه تان تخلصی برگزیده ام

هاتف: بگو ماه من

بیگم: رشحه
هاتف: رشحه قلم، کنایه است از نوشته و شعر و رشحه، محبوب تر است از هر چیزی، آفرین بر تو

رشحه در جلسات شعری فراوانی شرکت کرد و صاحب نامی بلند شد به طوری که نقل است حدود سه هزار شعر سرود، البته به علت گذشت زمان و رخداد های زمانه تعداد صدو پنجاه شعر از اشعار رشحه در دیوان هاتف اصفهانی یعنی در دیوان پدرش ثبت شد و این اشعار باعث محبوبیت او نزد فتحعلی شاه و فرزندان او شد ثمره ازواج او با میرزا علی اکبر، میرزا احمد شد که او هم شاعر و متخلص به (کشته) شد تاریخ فوت رشحه مشخص نیست اما می گویند او تا سال ۱۲۳۱ هنوز زنده بود

شعری دیگر از رشحه:

ماهم اگر به قهر شد از لطف باز گشت
شکر خدا که آه سحر چاره ساز گشت
در ملک عشق خواجگی و بندگی کدام
محمود بین چگونه غلام ایاز گشت
فرخنده هاتفیم به گوش این نوید گفت
دوشینه چون ز خواب غم دیده باز گشت
کای رشحه شاد زی که ز یمن قدوم شاه
بر روی هم غمت در شادی فراز گشت
یعنی ضیا که قهر وی و لطف عام او
این جانگداز آمد و آن دلنواز گشت

«نویسنده: زینب پور باقر»



از ادبیات چه خبر؟!

همدردی شاعران جهان با مردم غزه

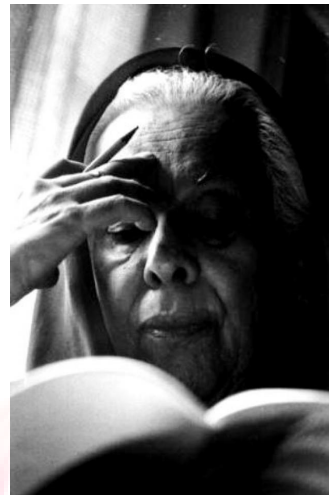
جمعی از شاعران کشورهای مختلف در شب شعر « غزه در آتش » بامردم فلسطین و خانواده شهدای غزه ابراز همدردی کردند. بخشی از سروده هایی که در این شب شعر ارائه شد به این شرح است.



فاطمه صغری زیدی از دهلی نو:

ستم به حد جنون است یا علی مددی
 ببین که محشر خون است یا علی مددی
 هزار سال گذشته جهان ببین به کجاست
 همان زمین و همان روز سرخ عاشورا است
 به دست ظلم شقی لاله گون زمین و زمن
 اسیر صهیون بی شرم خاک پاک وطن
 به هر کجا بروم قصه قصه ی درد است
 حدیث لشکر و تنهایی هماور است
 ز کودکی که در آغوش مادرش جان داد
 ز مادری که در آغوش کودکش جان داد
 ولی تو ای نفس مسلمین خبر داری
 که درد توست همان خط سرخ بیداری
 ز درد دوری تو عالمی پریشان است
 غم فراق تو ای قدس زخم دوران است
 اگر یزید و یزیدی هنوز جان دارد
 بدان که حزب حسینی سپر به تن دارد
 کجاست لشکر تو خالی یزید زمان
 حسین فاطمه بالشکر آمده میدان
 اگر که ابرهه سوی حرم کمر بسته
 سپاه قدس علی روی او نظر بسته
 به نعره ای دل پوشالی عدو لرزید
 ز سنگ کودکی این کاخ بی ستون پاشید
 قسم به پیکر قاسم شهید مان خوردیم
 که با تمام قوا پای عهد خود هستیم
 فاطمه نظری از ایران:

تولد
 سالگی
 سال ۱۴۰۰ رمان
 فارسی صد ساله
 میشود. نخستین رمان
 تاریخ‌گرای فارسی با
 نام «سووشون» به قلم
 «سیمین دانشور» منتشر
 شد. از این رو باید گفت
 نویسندگان زن ایرانی در
 رمان فارسی از همان
 ابتدای رمان‌نویسی
 در ایران درخشیدند.
 (مگنت ۷ مهر ۱۳۹۹ کتاب و
 ادبیات)



گرنه ایران در آستانه شکوفایی اما باجیب خالی

سالهاست که کشورهای مختلف برای راه یابی ادبیاتشان به جهان از حمایت های مختلفی بهره میبرند در ایران نیز چندسالیست که طرح گرنه (حمایت از ترجمه و انتشار کتب ایرانی در خارج از ایران) راه اندازی شده است. طرحی که اگر چه در ابتدا با آزمون و خطاهای بسیاری مواجه بود اما حالا می توان ادعا کرد که در مسیر صحیح خود قرار گرفته است.

تا کنون ۳۸۶ عنوان کتاب ایرانی با حمایت طرح گرنه برای انتشار در کشور های دیگر انتخاب شده اند. از میان آن ها میتوان به کتاب عشق ایرانی که شامل مجموعه ای از داستان های ۱۷ نویسنده ایرانی به زبان فرانسوی است و توسط انتشارات گالیمار فرانسه منتشر شده اشاره



کرد. (خبرگزاری تسنیم ۶ دیهشت ۱۴۰۰ اخبار فرهنگی)

(موفق به کسب مقام اول این بخش از جشنواره شد که به صورت مجازی به علت محدودیت های کرونایی برگزار شد.) خبرگزاری ایسنا ادبیات و کتاب ۱۲ خرداد ۱۴۰۰

حیدر برای پانزدهمین بار زیر چاپ رفت

کتاب حیدر نوشته ی آزاده اسکندری برای پانزدهمین بار توسط انتشارات کتابستان منتشر شد.

این کتاب شیوه روایی جدیدی را برای به تصویر کشیدن زندگی امیرالمومنین علی (ع) به کار گرفته. آنچه به شکل عام از زندگی امام علی (ع) در باور مومنین وجود دارد حکایت های غیر پیوسته است که مشخص نیست دقیقا در کدام نقطه زندگی حضرت تاثیر خود را بروز داده است اما آنچه که در کتاب حیدر با آن مواجه هستیم روایت مشخص و سیرتاریخی زندگی آن حضرت است.

خبرگزاری تسنیم ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰ (اخبار فرهنگی)

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

گفته هایی از حماسه شیرزان اندیمشک که در خطوط مقدم جبهه به شست و شوی لباس و ملافه ها می پرداختند.

این کتاب بانام حوض خون روایت زندگی تعدادی از زنان قهرمان اندیمشک است که در شهر خود به خدمت پرداختند؛ این کتاب باقلم فاطمه سادات میرعالی توسط انتشارات راه یار منتشر و راهی بازار شد. (خبرگزاری تسنیم ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۰ (اخبار فرهنگی)



خانم مربی، گنجینه ایی از دهه ۶۰

کتاب خانم مربی خاطرات شفاهی سعیده صدیق زاده مربی دهه ۶۰ توسط انتشارات راه یار به چاپ رسیده و روانه کتاب

فروشی ها شد این کتاب به دنبال انتقال تجربیات موفق تربیتی است؛ که موضوعات مختلف فرهنگی با رعایت کیفیت، عمق، تنوع و شیوایی به عنوات شاخصه های کار مفید تربیتی و انسان ساز است (خبرگزاری تسنیم اخبار فرهنگی اخبار ادبیات و نشر ۸ خرداد ۱۴۰۰)

«نویسنده: فاطمه حریری»

بیدار شو غزه که بغضت آخرین سنگ است
بیدار شو، بیدار شو، بیدار شو، جنگ است
روشن بکن تکلیف این جنگ جهانی را
برهم بزن، قانون این دنیای فانی را
از سایه موسای تو بدجور می ترسند
این نامسلمان ها همه از طور می ترسند
از خنده های کودکان تو هراسانند
از خواب یوسف های تو هر شب پریشانند
کودک کشی رسم سیاه قوم اسرائیل
باید بخوانم فاتحه بر آب های نیل
این سرزمین، دریا و هامونش مبارک بود
قرآن خودش شاهد که زیتونش مبارک بود
این سرزمین جای همه پیغمبران بوده
از جنگ و خونریزی همیشه در امان بوده
(خبرگزاری تسنیم اخبار فرهنگی اخبار ادبیات نشر ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۰)



فروش کتاب های امضا شده برای جمع آوری کمک به عرضه واکسیناسیون جهانی

هیلری منتل و جی کی رولینگ در جمع آوری کمک برای واکسیناسیون

جهانی مقابله با ویروس کرونا با فروش کتاب های امضا شده خود مبلغ قابل توجهی جمع آوری کردند. (خبرگزاری کتاب ایران جهان کتابدوشنبه ۳ خرداد ۱۴۰۰)

برگزاری شانزدهمین دوره پویش روشنا با محوریت نمایشی از قدرت خودباوری ایرانی ها

محور این پویش کتابی بانام امواج اراده ها نوشته راضیه عزیزی است.

کتاب امواج اراده ها دست چینی از خاطرات مستند، دستاوردها و پیشرفت های درخشان صنعتی و تولیدی ایران اسلامی است که به صورت داستان کوتاه درآمده و توسط انتشارات راه یار منتشر شده است. (خبرگزاری تسنیم ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰ (اخبار فرهنگی)

معرفی برگزیدگان جشنواره «سماقلم»

در نخستین جشنواره ملی داستان نویسی «سماقلم» در بخش موضوع آزاد خانم زهرا خدا مرادی (خوزستان، شوشتر



زن در آینه ی واژگان

دهنده ی نگرش و رویکرد نویسنده است که از فضای سیاسی، اجتماعی و گاه خفقان حاکم بر جامعه حکایت می کند. شاید به همین خاطر است که عناوینی با مضامین استعاره ی و گاه استفاده از آرایه های نمادی به چشم می خورد که در این نوشته ها از متن داستان برای رسیدن به معنای واقعی عنوان استفاده می شود. با مطالعه نشانه شناسی عنوان رمان های زنانه در عصر حاضر، می توان آثار را به ۲ دوره ی مختلف تقسیم کرد: در دوره ی اول، پیوندی نمادین میان عنوان و محتوا و پیام فکری آفریننده ی اثر برقرار است که حاصل دو جریان فکری است: جریان فکری نخست که زن محورانه است و سعی در برجسته کردن نقش خود و همه ی زنان در التهابات سیاسی و اجتماعی دهه ی شصت به ویژه زمان جنگ تحمیلی دارد. در این دوران زنان طبق سلیقه ها و علاقه های زنانه خویش سعی در ایجاد سبکی مختص به خویش نیز دارند که در آن تبعات جنگ برای قشر زنان را به تصویر می کشد مثل «بی سرزمین تر از باد» اثر نسرین جنگی، «قلب های تنها» نوشته ی فریده رهنما، «زنان بدون مردان» اثر شهرنوش پارسی پور اشاره کرد اما گاه عناوین درون مایه ای از دغدغه ها آمال جامعه ی زنان ایران را بیان می کنند. از سوی دیگر چیرگی مطلق مضمون گرایی در انتخاب عناوین و وجود نوعی ابهام و ابهام در آن ها می تواند نشانه ای از تصورات تیره و تار و نامعلومی باشد که زنان که زنان از ترسیم استقلال خود در همه ی عرصه های اجتماعی و فرهنگی در اذهان خویش داشتند. در این بین می توان از رمان هایی با عنوان «سه هزار و یک شب» و «میلاد ققنوس» نام برد که نشان دهنده ی ظهور دوره ای جدید با زایشی نوین یاد قلمداد شود.

در جریان فکری دوم، جریانی رمانتیک است که به علت کم تجربگی و خلق اثری عامه پسند، با تکیه بر هیجانات و عواطف زنانه خود سعی در تاکید بر جنبه های عاطفی وجود زنان و بازنمایی نیاز و تکیه به روابط عاشقانه با مرد دارد مثل رمان های چون «تلخ و شیرین» و «بالا تر از عشق».

در دوره ی دوم که مربوط به دهه ی ۷۰ است به علت باز شدن فضای فرهنگی جامعه و دور شدن از التهابات زمان جنگ، احساس سازندگی و جذب مخاطب نویسندگان را به سمت به تصویر کشیدن عشق و موضوعات رمانتیک از درجه ی نگاه زنانه کشیده است اما در این دوره نیز به طور کلی ۴ جریان فکری- ادبی در بین نویسندگان زن به چشم می خورد:

رمان، مهم ترین ژانر در دنیای انسان معاصر و گفتمان ادبی جهان است که متناسب با روح حاکم بر انسان های زمان خود، سعی در شناساندن جریان های فکری جاری در گستره ی هر زمان و فرهنگ دارد. در واقع **رمان ها بهترین ظرف برای مطالعه ی هر دوره ی زمانی و فرهنگ ملل مختلف است که به دلیل پیوند ناگسستنی با جامعه و تاثیر و تاثیر آشکار خویش، همواره رسالت انعکاس باورها، اعتقادات، آمال و دردها و رنج های طبقات مختلف جامعه دارد.** در دوره ی معاصر، رمان نویسی به عنوان یک شیوه ی بیان ادبی به واسطه ی تجربه گری در شیوه های گوناگون افزایش چشم گیری یافت که این امر نشان از دگرگونی های عمیق اجتماعی را نشان می دهد.

فرو ریختن ایدئولوژی ها و قطعیت ها، کم شدن تفریحات، غربت روحی و تنها شدن آدم ها در سیر پرشتاب زندگی، افزایش با سوادان و تمایل عمومی به ادراک عمیق تر مسائل، موجب افزایش رمان خوانی در بطن جامعه ی ایران شد.

آن چه واضح است تاثیر نوشته ها از روح انسان است و بسط و گسترش رمان نشان از بسط و گسترش آدم ها دارد و این امر موجب تاثیر نشانه ها و تغییرات زمان در آثار گوناگون نویسندگان دارد.

در عصر معاصر، حضور صعودی و سیر پر شتاب رمان نویسان زن در جامعه و گرایش آن ها به انتخاب عناوین رمانتیک و عامه پسند در وهله ی اول ظهور و بروز زنان در این عرصه و در مرتبه ی بعد، عنوان بندی متناسب با منش زنانه، بنیاد و تفکرات فمینیستی برای هویت یابی و کسب مشروعیت در روایتگری ها به چشم می خورد؛ به طوری که میزان ظهور و بروز زنان در عرصه ی داستان نویسی در دهه ی هشتاد بسیار گسترده است.

در باب شاخصه های عنوان خوب برای داستان می توان به مواردی چون: تازگی و نوآوری، برانگیختگی تفکر، تحریک اشتیاق خواننده و تشویق آن به خواندن و دنبال کردن داستان و الهام بخش بودن اشاره کرد.

اساس تفاوت داستان نویسی معاصر و کلاسیک نیز می تواند از همین عنوان بندی شروع شود؛ چرا که در عصر داستان نویسی کلاسیک، نویسندگان بیشتر نام داستان را با قهرمان آن تطبیق می دادند اما در داستان نویسی معاصر، نام اثر شاه کلید و رمز فتح معنی و گشایش پیچیدگی های آن است. در این بین و بعد از دوره ی مشروطه و تحولات گوناگون در ادبیات زنان، انتخاب عنوان مناسب برای رمان از همان ابتدای حضور، نشان



نخست جریان استقلال طلبانه‌ی زنان است که بیشتر با افزایش شدت تمایلات فمینیستی و تلاش برای استقلال نوشتاری، سعی در انتخاب عناوینی دارد که نمایانگر طرفداری از جنبش‌های زنانه است. زنان در این دوره، برای بازیابی فردیت و هویت گمشده‌ی خویش تلاش کردند و عناوین برگزیده‌ی این جریان بر تمایز میان زن و مرد و اظهار وجود زنان تکیه دارد؛ آثاری همچون «جزیره‌ی سرگردانی» سیمین دانشور، «با تو ولی تنها»، «عصیان»، «از یاد رفته» و «بازیچه».

جریان دوم، گرایش رمانتی‌سیسم است که زنان در آن کوشیدند تا حاکمیت مردان را در روایت‌گری از احوالات درونی زنان و مردان کاسته و این حالات را از دریچه روایت‌ها و قرائت‌های خویش نمایان کنند. به همین منظور است که در عناوین رمان‌های این دوران از نام‌های ترکیبی و تصویرساز آمیخته با آرایه‌های نمادی استفاده شده است. از این آثار می‌توان به «عشق رویایی»، «عشق در برهوت» و «طلسم عشق» اشاره کرد. جریان سوم با تاثیر از حوادث مهم انقلاب اسلامی و دفاع مقدس از عناوینی بهره برده است که دلالت نمادین به این رویدادها داشته است؛ آثاری چون «روستای سوخته»، «تازیانه‌ای بر بال‌های شکسته»، «عزیزتر از وطنم» و «داغ شقایق».

جریان چهارم و آخر عناوینی هستند که متأثر از تمایلات دینی و سنتی هستند و رویکردی تربیتی و اخلاقی دارند؛ رمان «ابلیس کوچک» و «صبح پشیمانی» از این دسته آثار هستند.

آن چه واضح است تاثیر فرهنگ و رویدادهای هر زمان و انعکاس وقایع و افکار در نوشته‌هاست؛ آن هم از دریچه‌ی نگاه و نیاز یک زنبه وقایعی که در اطراف او در جریان است و خواه ناخواه افکار و رفتار او را به سمت واکنش نسبت به این وقایع سوق می‌دهد.

«نویسنده: الهه صالح پور»

گم کرده ام بدون تو راه نجات را
خضرم که داده ام ز کف آب حیات را

درد است این که با همه پادشاهی ام
مجبورم انتخاب کنم کیش و مات را

پشت بهانه های تو هر بار نکته ای ست
حفظم تمام زیر و بم این نکات را

رحمت به روزگار که پستی بلندی اش
رو کرده دست زندگی بی ثبات را

ای عشق، این سکوت، به معنای عجز نیست
حرمت نگاه داشته ام خاطرات را

«نفیسه سادات موسوی»

